

الهیات اجتماعی شیعه*

دکتر محمود تقی‌زاده داوری

استادیار دانشگاه قم

چکیده

الهیات اجتماعی به آن بخش از دانش الهیات اطلاق می‌شود که به حیات اجتماعی انسان و عوارض و لوازم و تبعات آن حیات، همچون حکومت، تجارت، تعلیم و تربیت، قضاوت، نکاح و طلاق، و جنگ و صلح می‌پردازد.

این رشته بین رشته‌ای، خود از پنج بخش حدیث اجتماعی، تفسیر اجتماعی، فقه اجتماعی، کلام اجتماعی و اخلاق اجتماعی تشکیل می‌شود. به شاخه‌های مذکور از آن جهت عنوان الهیات اطلاق می‌شود که همه آنها با متون دینی (قرآن مجید و احادیث) سر و کار داشته، هر یک با شیوه‌ای اختصاصی مدعیات، آموزه‌ها و احکام دینی را شرح، توضیح و تفریع و توجیه می‌کنند.

کلیدواژه‌ها: اندیشه اجتماعی، معرفت اجتماعی، الهیات اجتماعی، فلسفه اجتماع، فقه الاجتماع.

* وصول: ۱۳۸۷/۴/۲۰؛ تصویب: ۱۳۸۷/۶/۸.

مقدمه

الاهیات اجتماعی (Social Theology) معرفتی ترکیبی است که از بخش‌های مختلف، مانند حدیث اجتماعی، تفسیر اجتماعی، کلام اجتماعی، فقه اجتماعی و اخلاق اجتماعی تشکیل شده است؛ موضوع آن نیز، هم متون دینی مربوط به اصل زندگی اجتماعی انسان است و هم لوازم و عوارض و تبعات و آثار ناشی از آن، همچون خانواده و همسرگزینی، کار و تجارت، دولت و حکومت، تعلیم و تربیت و تبعیض و عدالت؛ همچنین این رشته، متون دینی درجه اول، یعنی آیات و روایات و متون دینی درجه دوم، یعنی مجموعه شروح و توضیحات و تفاسیر و استنباطات محدثان، مفسران، متکلمان، فقیهان و عالمان اخلاق را شامل می‌شود؛ از این‌رو حیات جمعی بشر و مسائل مرتبط با آن - بدان گونه که در متون دینی، اسلامی و شیعی ما مطرح شده است - موضوع این رشته را تشکیل می‌دهد. این موضوع، طبعاً دارای وحدت اعتباری و انتزاعی است و نه ذاتی و حقیقی (مطهری، [بی‌تا]، ج ۲، ص ۱۶-۱۷).

روش این رشته، ترکیبی است از روش‌های متداول و مرسوم در دانش‌های حدیث، تفسیر، کلام، فقه و اخلاق که هم به سلسله اسناد متون می‌پردازند و آنها را جرح و تعدیل می‌کنند و هم به تفسیر و تحلیل محتوای آنها می‌پردازند؛ چنانچه کلام اجتماعی، روش رایج در علم کلام را به کار می‌برد و فقه اجتماعی، شیوه‌های مرسوم در استنباط احکام فقهی را.

بدین ترتیب، هدف این معروف نیز همانند غایت علم الاهیات، در نهایت دفاع از آموزه‌ها، مدعیات و تشریحات دینی است؛ یعنی اقناع و توجیه دینداران،

توضیح، تعلیم و تبلیغ مخاطبان و مغلوب و محکوم ساختن معاندان؛ بر این اساس، این رشته با آنچه امروزه با عنوان کلام جدید (Modern Theology) متداول شده، هم‌مسیر و هم‌مقصد است؛ جز اینکه در حوزه موضوع و مسائل، از آن کاملاً محدودتر است. رشته کلام جدید، تمام متون دینی - چه در زمینه عالم ربوبی و چه در زمینه عالم نفسانی و چه در زمینه زندگی اجتماعی و تاریخی - را شامل می‌شود؛ در حالی که الاهیات اجتماعی تنها متون مربوط به فعالیت‌های جمعی انسان را دربر می‌گیرد.

این رشته اگرچه امروزه در قالب درسی مستقل در نهادهای آموزشی بومی و غیربومی این کشور عرضه نمی‌شود، ولی اهمیت آن، به‌خصوص پس از شکل‌گیری نظام جمهوری اسلامی در ایران، قابل‌کتمان نیست. اگر اسلام، دینی اجتماعی است و دارای فلسفه‌ای برای زندگی اجتماعی و پیامدهای آن است، پس باید به همین‌گونه در سطوح عالی و آکادمیک آموزش داده شود تا خرد و عقل جمعی، راه‌حل مسائل مبتلا به انسانی و اجتماعی‌اش را از دل آن جستجو کند و آن را به دست آورد. بدین ترتیب نظریه اجتماعی متولد می‌شود و دانش اجتماعی مسلمانان پا به پای سایر دانش‌های آنان ارتقا می‌یابد.

به هر تقدیر، به منظور محدودتر ساختن موضوع، این مقاله در حدّ مجال و البته ظرفیت مجاز آن، به آثار مکتوب شیعیان پرداخته، تفصیل آن را به پژوهش در حال انجام دیگری، موکول کرده است؛ بر این اساس، از هر یک از پنج شاخه فوق، حدّ متوازی از بحث ارائه می‌شود تا در نهایت، تصویر روشن‌تری از مفهوم الاهیات اجتماعی شیعه برای خواننده پدید آید.

۱. تفاسیر اجتماعی

مقصود از تفاسیر اجتماعی، مجموعه‌ای از شروح، توضیحات، استنباطات و تحلیل‌هایی است که مفسران در طی قرون و اعصار در ذیل آیات اجتماعی قرآن مجید عرضه کرده‌اند. آیات اجتماعی نیز به آیاتی اطلاق می‌شود که به زندگی اجتماعی انسان و لوازم و آثار و پیامدهای آن مربوط باشد. این آیات، متعدد و متنوع‌اند؛ از نکاح و ازدواج گرفته تا جنگ و صلح را دربر می‌گیرند؛ از این‌رو تفسیر آنها نیز بخش وسیع و گسترده‌ای از مجموعه تفاسیر قرآن را به خود اختصاص می‌دهد. نمونه‌هایی از آن، چنین است:

الف) سید محمدحسین طباطبایی (م. ۱۳۶۰ ه.ش) در تفسیر معروف المیزان، ذیل آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، صبر پیشه کنید و یکدیگر را به صبر سفارش کنید و ارتباط متقابل داشته باشید و از خداوند پروا کنید؛ شاید به رستگاری رسید (آل عمران: ۲۰۰)، فصل گسترده‌ای با عنوان «کلام فی المرابطة فی المجتمع الاسلامی / گفتاری پیرامون رابطه متقابل در جامعه اسلامی» آورده و مباحثی با موضوعات انسان، جامعه، تاریخ، سیاست، تکامل و آزادی را به شیوه فلسفی و تحلیلی در ذیل پانزده بند به بحث گذارده است (طباطبایی، ۱۳۹۴، ج ۴، ص ۹۲-۱۳۳). در ذیل بند چهار که با عنوان «اعتبار الاسلام رابطه الفرد و المجتمع / اسلام هم رابطه فردی و هم رابطه جمعی را معتبر می‌داند» آورده شده، شرحی بدین مضمون آمده است: «افراد انسانی در عین کثرت [فردی]، وحدت [نوعی] دارند؛ افعال افراد نیز به لحاظ شماره، متکثرند؛ ولی به لحاظ نوع، واحدند؛ اینها با

یکدیگر جمع و ترکیب می‌شوند؛ همانند آبی که در ظروف متعددی ریخته شود؛ اگر چه آب‌های متعددی پدید می‌آید، ولی نوع آن [همچنان] واحد می‌ماند؛ خاصیت کثیر در عین نوعیت واحد، و هر چه که آب بیشتری در جای واحدی جمع شود، خاصیت آن قوی‌تر و اثر آن بیشتر / بزرگ‌تر خواهد شد... این رابطه حقیقی بین فرد و جامعه، به‌ناچار موجب پیدایش هستی دیگری در جامعه می‌شود؛ البته بر حَسَب آن مقداری که اشخاص از وجود، قوا و خواص و آثارشان به آن یاری رسانند؛ بدین ترتیب هستی [دیگری] در جامعه شبیه به فرد در وجود و خواص وجودی تکوین می‌یابد؛ و این، امری آشکار و مشهود است و از این رو قرآن برای امت [ها]، هستی و عمر و کتاب و شعور و فهم و عمل، طاعت، معصیت، اعتبار کرده و فرمود: «وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْذِنُونَ سَاعَةً وَ لَا يَسْتَقْدِمُونَ»: و برای هر امتی، عمری [مقدّر] است؛ پس هرگاه آجل آنها در رسد، ساعتی نه به پَس و نه به پیش انداخته می‌شوند (اعراف: ۳۴) و فرمود: «كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَى إِلَى كِتَابِهَا»: هر امتی به سوی نامه عملش خوانده می‌شود (جاثیه: ۲۸) و فرمود: «زَيَّنَّا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلَهُمْ»: برای هر امتی، عملشان را زینت دادیم (انعام: ۱۰۸)؛... از این رو می‌بینیم قرآن به تاریخ امت‌ها همانند زندگینامه اشخاص اهتمام ورزیده است (همان، ص ۹۶).

وی در ادامه، در تقویت نظریه «اصالة الفرد و اصالة الجمع» استنباطی‌اش از قرآن، اظهار داشته: «و روی هم رفته، همان‌گونه که اشاره شد، قوا و خواص اجتماعی [کاملاً] نیرومند است؛ به‌گونه‌ای که در هنگام تعارض و تضاد، بر نیروها و آثار فردی غلبه می‌یابد؛ همان‌گونه که حس و تجربه، هم درباره نیروها و آثار

تأثیرگذار و هم درباره نیروها و آثار تأثیرپذیر، به این امر گواهی می‌دهد؛ از این رو همت و اراده جمعی در مواردی همچون تظاهرات و درگیری‌های اجتماعی به اراده‌های معارض و تضاد اشخاص و اجزاء، در برابر خود اجازه مقاومت نمی‌دهد؛ بنابراین چاره‌ای برای جزء / فرد باقی نمی‌ماند، مگر پیروی از کل و حرکت در مسیر آن، تا حدی که [آن کل] شعور و فکر را از افراد و اجزاء خود سلب می‌کند» (همان، ص ۹۷).

ب) مرتضی مطهری (م ۱۳۵۹ هـ ش) در تفسیر آیه شریفه «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَاكُمْ»: ای مردم! شما را از مردی و زنی آفریدیم و شما را [به صورت] ملت‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا به این وسیله یکدیگر را بازشناسید [نه اینکه به این وسیله بر یکدیگر تفاخر کنید] همانا گرمی‌ترین شما نزد خداوند، متقی‌ترین شماست (حجرات: ۱۳). اظهار داشته است: «در این آیه کریمه، ضمن یک دستور اخلاقی، به فلسفه اجتماعی آفرینش خاص انسان اشاره می‌کند؛ به این بیان که انسان به گونه‌ای آفریده شده که به صورت گروه‌های مختلف ملی و قبیله‌ای در آمده است، با انتساب به ملیت‌ها و قبیله‌ها بازشناسی یکدیگر - که شرط لاینفک زندگی اجتماعی است - صورت می‌گیرد؛ یعنی اگر این انتساب‌ها که از جهتی وجه اشتراک افراد و از جهتی وجه افتراق افراد است، نبود، بازشناسی ناممکن بود و در نتیجه زندگی اجتماعی که بر اساس روابط انسان‌ها با یکدیگر است، امکان‌پذیر نبود. این امور و امثال این امور، از قبیل اختلاف در شکل و رنگ و اندازه است که به هر فردی زمینه‌شناسنامه‌ای ویژه خود او را اعطا می‌کند؛ اگر فرضاً همه افراد،

یک شکل و یکرنگ و یک قالب بودند و اگر رابطه‌ها و انتساب‌های مختلف، میان آنها حکمفرما نبود، افراد در برابر یکدیگر نظیر کالاهای متحدالشکل یک کارخانه بودند که تمیز آنها از یکدیگر و در نتیجه، بازشناسی آنها از یکدیگر و در نتیجه نهایی، زندگی اجتماعی آنها بر اساس روابط و مبادله اندیشه و کار و کالا غیرممکن بود؛ پس انتساب به شعب و قبیله‌ها، حکمت و غایتی طبیعی دارد و آن، تفاوت و بازشناسی افراد از یکدیگر است که شرط لاینفک زندگی اجتماعی است، نه تفاخر و مایه برتری شمردن‌ها، که همانا مایه کرامت و شرافت، تقوا است» (مطهری، «ب» [بی تا]، ص ۱۴-۱۵).

ج) محمدباقر صدر (م ۱۳۵۸ هـ ش) در تفسیر آیه شریفه «وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ»: برای هر امتی عمری / آجلی مقدر است، هرگاه آجل آنان در رسد، پس نه ساعتی به پس و نه ساعتی به پیش انداخته می‌شوند (یونس: ۴۹) و مشابه آن در سوره اعراف (آیه ۳۴) چنین آورده است: «مفهوم آجل / عمر در دو آیه کریمه مذکور، به امت اضافه شده است؛ یعنی به وجود مجموعی / جمعی مردم، و نه به این فرد و یا آن فرد؛ بنابراین در اینجا غیر از عمر محدود و حتمی‌ای که هر انسان به عنوان فرد دارد، اجل دیگر و میقات دیگری برای هستی اجتماعی آن افراد وجود دارد؛ برای امت، در معنای جامعه‌ای که بین افراد آن پیوندها و روابطی بر اساس مجموعه‌ای از افکار و امیال برخاسته از زنجیره‌ای از توان‌ها و ظرفیت‌ها وجود دارد. این جامعه که قرآن کریم از آن به امت تعبیر کرده، دارای اجل است، دارای مرگ است، دارای حیات است، دارای حرکت است؛ همان‌گونه که فرد حرکت می‌کند، پس زنده است و بعد

می‌میرد، امت نیز چنین است، زنده است و بعد می‌میرد و همان‌گونه که مرگ فرد مطابق اجل و قانون و ناموس است، مرگ امت‌ها نیز چنین است؛ برای آن، اجل‌های مضبوط / مشخص وجود دارد» (صدر، ۱۴۰۰ ق، ص ۵۶-۵۷).

د) محمدتقی مصباح یزدی در یک بیان تفسیری گفته است: «یکی از احکام که احکام جامعه‌شناختی نامیده می‌شود، این است که اگر اکثر افراد یک گروه، یا قشر اجتماعی (یا یک جامعه) به عملی خاص دست بزنند، آثار خوب یا بد آن عمل بر همه افراد (و نه اکثر افراد) دامن‌گستر می‌شود. در متون دینی و مذهبی ما اشارات عدیده‌ای به این قانون جامعه‌شناختی شده است. در آیه ۹۶ سوره اعراف می‌خوانیم: «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ»: اگر مردم [آن] جامعه‌ها ایمان می‌آوردند و پرهیزگار می‌شدند، برکاتی از آسمان و زمین بر آنان می‌گشودیم. این آیه دلالت می‌کند بر اینکه اگر همه یا اکثر افراد یک جامعه، اهل ایمان و تقوا شوند، برکات آسمانی و زمینی، مانند نزول به‌هنگام و فراوان بارش‌های آسمانی، ازدیاد محصولات کشاورزی و دامپروری و دفع آفات از آنها، صحت و سلامت بدنی، آسایش و آرامش روحی و امنیت اجتماعی، بر آنان افزایش چشمگیر می‌یابد. عکس این امر هم ممکن است: اگر اکثر افراد یک جامعه، راه کفر و شرک، نفاق، ظلم و فسق و فجور را در پیش بگیرند، عواقب و تبعات تکوینی بد و نامطلوب این صفات و افعال، گریبانگیر همه افراد، یعنی حتی کسانی که خود، مؤمن و صالح‌اند، خواهد شد؛ درست مانند اینکه اکثر افراد یک جامعه، اصول بهداشتی را رعایت نکنند که در این صورت، بیماری‌هایی که شیوع می‌یابد، اقلیت را نیز مبتلا خواهد ساخت: «وَ اتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنكُمْ

خَاصَّةً»: از فتنه‌ای که فقط به کسانی از شما که ستم کرده‌اند نمی‌رسد، [بلکه ستم‌ناکردگان را نیز دربر می‌گیرد] بترسید (انفال: ۲۵). واضح است که این قانون که صفات و افعال اکثر افراد، منشأ آثاری، بد یا خوب می‌شود که شامل حال اقلیت نیز می‌گردد، نه به روان‌شناسی فردی مربوط است و نه به روان‌شناسی اجتماعی. قانون مذکور، در عین حال که به هیچ وجه دلالتی بر وجود و وحدت و شخصیت حقیقی جامعه ندارد، بیانگر یک ارتباط حقیقی و تکوینی است، نه اعتباری و قراردادی. این قانون تکوینی را باید یک قانون جامعه‌شناختی دانست (مصباح یزدی، ۱۳۷۹، ص ۱۲۸-۱۲۹).

ه) ناصر مکارم شیرازی در تفسیر آیه «ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نُّعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَى قَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» (چنین است خداوند، نعمتی را که به قومی عطا فرمود، تغییر نمی‌دهد تا آن وقت که آنان حال خود را تغییر دهند و به‌درستی که خداوند شنوا و داناست) (انفال: ۵۳) پس از بحثی با محوریت فلسفه تاریخ با عنوان «عوامل حیات و مرگ ملت‌ها»، به بحث دیگری از همین دانش با عنوان «جبر سرنوشت و جبر تاریخ و سایر جبرها، ممنوع» پرداخته و آورده است: «موضوع مهم دیگری که از آیات فوق به‌روشنی استفاده می‌شود، این است که انسان سرنوشت خاصی که از پیش تعیین شده باشد، ندارد و تحت تأثیر «جبر و تاریخ» و «جبر زمان» و «محیط» نیست، بلکه عامل سازنده تاریخ و زندگی انسان، دگرگونی‌هایی است که در روش و اخلاق و فکر و روح او به اراده خودش پیدا می‌شود؛ بنابراین آنها که معتقد به قضا و قدر جبری هستند و می‌گویند همه حوادث به خواست اجباری پروردگار است، با آیه فوق محکوم می‌شوند؛ و

همچنین جبر مادی که انسان را بازیچه دست غرائز تغییرناپذیر و اصل وراثت می‌داند و یا جبر محیط که او را محکوم چگونگی اوضاع اقتصادی و شرایط تولید می‌داند، از نظر مکتب اسلام و قرآن بی‌ارزش و نادرست است. انسان آزاد است و سرنوشت خود را به دست خویش می‌سازد. انسان با توجه به اصلی که در آیات فوق خواندیم، زمان سرنوشت و تاریخ خود را در دست دارد که برای خود افتخار و پیروزی می‌آفریند و اوست که خود را گرفتار شکست و ذلت می‌سازد. درد او از خود اوست و دوی او به دست خودش؛ تا در وضع او دگرگونی پیدا نشود و با خودسازی خویشتن را عوض نکند، تغییری در سرنوشتش پیدا نخواهد شد (مکارم شیرازی، [پی‌تا]، ج ۷، ص ۲۱۳-۲۱۴).

۲. احادیث اجتماعی

این بخش، طیف وسیعی از روایات اسلامی را دربردارد؛ از جدی‌ترین عرضه‌های روابط اجتماعی انسان، یعنی روابط قدرت و ثروت گرفته تا شایع‌ترین عرصه آن، یعنی روابط خانوادگی و نیز حاشیه‌ای‌ترین آن، یعنی اوقات فراغت و تفریحات. در ادامه، گزیده‌ای از احادیث مربوط به سیاست و روابط قدرت، ارائه و شرح می‌شود.

الف) محمد بن یعقوب کلینی (م ۳۲۹ هـ.ق) در کتاب *شریف الکافی* ذیل عنوان «تقیه»، نزدیک به ۲۳ روایت در مدح تقیه و کارکرد سازنده آن برای بقا و تداوم جمعیت شیعی، ذکر کرده که نمونه آن، چنین است: «عن حبيب بن بشر قال ابو عبدالله عليه السلام سمعتُ ابي يقول لا والله ما على وجه الارض شيء احبُّ اليَّ من

التَّقِيَّة. یا حَبِيب! انه مَنْ كَانَتْ لَهُ تَقِيَّةٌ، رَفَعَهُ اللهُ، يَا حَبِيب! مَنْ لَمْ تَكُنْ لَهُ تَقِيَّةٌ وَضَعَهُ اللهُ، يَا حَبِيب! اِنَّ النَّاسَ اِنَّمَا هُمْ فِي هُدْنَةٍ فَلَوْ قَدْ كَانَ ذَلِكَ كَانَ هَذَا»: حَبِيب بن بشر گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: از پدرم شنیدم که می فرمود: قسم به خداوند هیچ امری در روی زمین در نزد من محبوب تر از تقیه نیست. ای حَبِيب! به درستی کسی که تقیه می کند خداوند او را ترفیع می دهد. ای حَبِيب! کسی که اهل تقیه نیست، خداوند او را فرود می آورد. ای حَبِيب! مردم [با تقیه] در صلح و همزیستی به سر می برند؛ پس اگر آن امر [یعنی قیام قائم] تحقق یابد، این نیز خواهد شد [یعنی تقیه، برداشته خواهد شد] (کلینی، [بی تا]، جزء ثانی، ص ۲۱۷، ح ۴). بدون تردید، این حدیث شریف، روئے و مشی سیاسی محتاطانه و مسالمت جویانه و خطرگریزی را پیش روی شیعیان گذاشته و آنها را از هر گونه رویکرد تند انقلابی و فعالیت آشکار جهادی، بدان گونه که علویان و زیدیان آن دوره انجام می دادند، باز می دارد.

ب) شیخ محمد بن الحسن حرّ عاملی (م ۱۱۰۴ هـ ق) در بخش جهاد و امر به معروف کتاب وسایل الشیعه، فصلی را با عنوان «باب اشتراط وجوب الجهاد بامر الامام و اذنه، و تحریم الجهاد مع غیر الامام العادل» گشوده و ذیل آن، نزدیک به ده حدیث در مجاز بودن قتال و مقاتله، تنها در صورت حاکمیت دولت مشروع آورده که نمونه آن چنین است: «عن بشیر عن ابی عبدالله علیه السلام قال، قلت له، انّی رأیتُ فی المنام انّی قلتُ لک انّ التقال مع غیر الامام المفترض طاعته حرامٌ مثل الميته و الدم و لحم الخنزیر، قلت لی، نعم هو کذلک، فقال ابو عبدالله علیه السلام هو کذلک، هو کذلک»: بشیر گفت: به امام صادق علیه السلام گفتم: در خواب دیدم به شما عرض کردم که مقاتله و جنگ همراه با امامی که اطاعت از او واجب نیست [به سبب

اینکه حکومتش نامشروع است]. حرام می‌باشد، درست همانند حرمت [خوردن] مردار و خون و گوشت خوک، و شما [در خواب] در جواب من فرمودید: بلی اینچنین است. امام صادق علیه السلام فرمود: اینچنین است، اینچنین است» (حر العاملی، [بی تا]، ج ۱۱، ص ۳۲، ح ۱).

ج) حر عاملی در ادامه، ذیل عنوان «باب حکم الخروج بالسيف قبل قیام القائم»، هفده روایت در مذمت و نهی از قیام مسلحانه در عصر غیبت ذکر کرده که در یک مورد آن آمده است: «عن ابی بصیر، عن ابی عبدالله علیه السلام قال، کل رایة تُرفع قبل قیام القائم فصاحبها طاغوت يُعبد من دون الله عزوجل»: ابی بصیر گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: هر علم [شورش] که قبل از قیام قائم (آل محمد عج) برافراشته شود، رهبر آن قیام، طاغوت بوده و [در آن] غیر خداوند مورد پرستش واقع می‌شود (همان، ص ۳۶، ح ۶)؛ به هر تقدیر، نمونه‌های فوق نیز بر پرهیز از هر گونه رویکرد جنگ‌جویانه و فعالیت مسلحانه تأکید دارد و تلاش می‌کند شخصیت سیاسی شیعیان جعفری را شخصیتی غیر افراطی، معتدل و واقع‌بین شکل دهد.

د) شیخ محمد بن علی بن بابویه، معروف به صدوق (م ۳۸۱ هـ ق) در کتاب *علل الشرایع*، ذیل عنوان «علة طول مدة السلطان و قصر مدته»، روایتی را به صورت زیر نقل کرده است: «عن ابی عبدالله علیه السلام قال: ان الله تعالى جعل لمن جعل له سلطاناً مدّة من لیلالی و ایام و سنین و شهور، فان عدلوا فی الناس امر الله تعالى صاحب الفلك ان یبطلی بدارته فطالت ایامهم و لیلایهم و سنونهم و شهورهم، و ان هم جاروا فی الناس و لم يعدلوا امر الله تعالى صاحب الفلك فاسرع ادارته و اسرح فناء لیلایهم و ایامهم و سنینهم و شهورهم، و قد و فی تبارک و تعالی لهم بعد اللیالی و الشهور»: امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند متعال برای هر صاحب سلطه [و

حکومتی] مدت زمانی را مقرر فرموده که روز و شب و سال و ماه آن معین است؛ پس هرگاه آن حاکمان در میان مردم به عدالت رفتار کنند، چرخ هستی به فرمان خداوند گُند می‌چرخد و روز و شب و سال و ماه [ایام] آن حکومت طولانی می‌گردد و هنگامی که در میان مردم به جور و ستم رفتار کنند و عدالت به خرج ندهند، چرخ هستی به فرمان خداوند تند می‌چرخد و شب و روز و سال و ماه [دوره] آنها به سرعت طی می‌شود؛ و به تحقیق خداوند پس از گذشت چندی از [آن شب‌ها و ماه‌ها] وعده‌اش را دربارهٔ آنها محقق می‌سازد (صدوق، ۱۳۸۶/۱۴۲۸ق، ص ۷۴۵).

این حدیث شریف، به روشنی بین سیاست‌های عادلانه و مساوات‌جویانه یک دولت با طول عمر سیاسی آن و نیز بین سیاست‌های ظالمانه و جائرانه و تبعیض‌آمیز یک حکومت با قصر آجل و آمد و حیات آن، ارتباطی علی و تعاقبی برقرار ساخته، بدین طریق رهنمون سازنده‌ای برای فعالان و احزاب سیاسی - چه در دولت و حاکمیت و چه در خارج از آن - فراهم می‌آورد.

۳. کلام اجتماعی

علم کلام نیز با مباحثی از حیات اجتماعی انسان سر و کار دارد و متکلمان نیز ضرورت رابطه (هدایتی) خداوند با انسان و اجتماعات انسانی، همچنین قبح و امتناع عقلی واگذار کردن انسان (بدون هیچ‌گونه هدایتی) به حال خود را شرح می‌دهند. آنها تلاش می‌کنند تا آن دسته از متون دینی مربوط به عمل و رویه و سنت خداوند نسبت به انسان در تاریخ - که معمولاً از آن با عنوان سنت هدایت تشریحی و سنت ارسال رُسل و یا وحی و نبوت، تعبیر می‌شود - را از طریق

استدلالات عقلی و فلسفی، و شواهد تاریخی و تجربی برای مخاطبان خود منطقی و معقول بسازند. آنها می‌کوشند خوانندگان خود را مجاب نمایند که اجتماعات انسانی در سیر تاریخی خود، هیچ‌گاه یله و رها نبوده، بلکه به طور مستمر و مداوم در مقاطع مختلف تاریخی، از حمایت‌ها، هدایت‌ها، امرها، نهی‌ها، ارشادها، اندازها، تمجیدها، توبیخ‌ها، انزال نعمت‌ها و عذاب‌های الهی برخوردار بوده‌اند؛ البته بحث از اعمال و افعال خداوند فی نفسه یک بحث کلامی است و در محدوده اندیشه اجتماعی قرار نمی‌گیرد، ولی از آنجایی که آن اعمال و افعال به زندگی اجتماعی و رفتار جمعی انسان‌ها مربوط می‌شود، متکلم را با فیلسوف جامعه و کلام را با فلسفه اجتماع پیوند می‌دهد. در تأیید این برداشت، به نمونه‌هایی استناد می‌شود:

الف) محمد بن محمد بن نعمان العکبری معروف به شیخ مفید (م ۴۱۳ ه.ق)، طیفی از مسائل اجتماعی از قبیل نبوت، امامت، عدالت، تقیه، امر به معروف و نهی از منکر، مشارکت در دولت ظالمین و مساعدت با آنها را در کتاب‌های «الْئُکَّتِ الاعْتِقَادِیَه»، «تصحیح اعتقادات الامامیه» و «اوائیل المقالات»، خود مطرح کرده است (ر.ک به: مفید، ۱۴۱۳ ق، ش ۴، ص ۴۵-۳۲ / همو، ۱۳۱۷ / ۱۴۱۳ ق، ش ۶، صص ۱۰۵-۱۰۱ و ۱۳۸-۱۳۷ / همو، ۱۴۱۳ ق، ش ۸، صص ۶۴-۶۳ و ۱۱۸-۱۲۱). او در زمینه امر به معروف و نهی از منکر گفته است: «می‌گویم امر به معروف و نهی از منکر از طریق زبان / گفتار به صورت کفایی واجب است؛ به شرط اینکه بدان حاجت افتد؛ یعنی از طریق تذکر به معروف و منکر، حجت بر فردی که بدان آگاه نیست، تمام شود و یا به مصلحت بودن این امر و نهی، یقین و ظن غالب حاصل گردد؛ اما گشاده‌دستی (بسط ید) در این امر، در حوزه وظایف سلطان / حکومت

است. او فردی را برای [اقامه] این امر موظف ساخته و یا به او اجازه می‌دهد؛ و تغییر این شرط جایز نیست. این رأی متفرع بر اعتقاد به عدالت و امامت است و نه غیر آن» (مفید، ۱۴۱۳ ق، ش ۸، ص ۱۱۹). از نظر شیخ مفید «مساعدت به ظالمین (= دولت ظالم و جائز) برای رسیدن به حق و دستیابی به امری که بر عهده آنهاست، جایز و از حالات واجب است؛ اما یارگیری آنها بر ظلم و دشمنی، ممنوع بوده و انتخاب آن جایز نمی‌باشد؛ اما فعالیت با آنها در کارها، جایز نیست، مگر آنکه امام زمان (عج) اذن دهد و بر اساس شرایطی باشد که او در آن کارها شرط کرده و این امر [البته] به طایفه امامیه اختصاص دارد و نه غیر آنها؛ و به سبب دلایلی که شرح آن در این کتاب به درازا می‌کشد [از آن صرف نظر می‌شود]؛ اما پیروی [از دستورات و قوانین] آنها، در مواردی که در ظاهر، ضرری به اهل ایمان (شیعیان) نمی‌زند و به طور غالب معصیتی دربر ندارد، بلا اشکال است؛ اما کسب درآمد از آنها جایز است؛ بر همان اساسی که [در سطور گذشته] وصف کردم و بهره بردن از اموال آنها، اگرچه شبهه‌ناک است، ولی برای کسانی که ما آنها را مؤمنان خواص [شیعیان] می‌نامیم، حلال است، و نه برای غیر آنها از مردم؛ اما آنچه از اموال اهل معرفت [به اهل بیت پیامبر ﷺ] به خصوص در اختیار آن [ظالمین] است، اگر معین و محصور باشد، بر آحادی جایز نیست به طور اختیاری از آنها استفاده کند؛ و اگر به استفاده از آنها مضطر شد، همان‌گونه که ممکن است به خوردن میته و خون، اضطرار پیدا کند، در این مورد برای رفع اضطرار، جایز خواهد بود؛ ولی همان‌گونه که قبلاً بیان داشته‌ایم، نباید در این استفاده زیاده‌روی کند. این عقیده، مختص طایفه امامیه است و من در میان اهل

سنت کسی را موافق این رأی نمی‌شناسم» (همان، ص ۱۲۰-۱۲۱).

ب) شیخ ابوجعفر محمد بن حسن طوسی (م ۴۶۰ هـ) در کتاب تمهید الاصول که در شرح «رساله جَمَلُ الْعِلْمِ وَالْعَمَلِ» سیدمرتضی علم الهدی (م ۴۳۶ هـ) نگاشته، ذیل عنوان «فصلٌ فی وجوب الریاسة» که به توجیه ضرورت حکومت می‌پردازد، چنین آورده است: «ریاست / حکومت بر هر فرد مکلف غیر معصومی لازم است...؛ زیرا مردم هنگامی که دارای رئیس مبسوط الیدی باشند که در امور آنها تصرف کند و قوی را از ضعیف باز دارد و ظالم را تنبیه نماید و دشمنان را دفع کند، پس با وجود او، صلاح رواج می‌گیرد و فساد کاستی می‌یابد و در صورت عدم وجود او، فساد گسترده می‌شود و صلاح نقصان می‌گیرد» (طوسی، ۱۳۶۲، ص ۳۴۸).

ج) علامه حلی (م ۷۲۶ هـ) در کتاب معروف خود در شرح کتاب کلامی خواجه نصیرالدین طوسی (م ۶۷۲ هـ) با عنوان کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد در شرح عبارت خواجه در زمینه ضرورت امامت «الامام لطفٌ فیجبُ نصبُه علی الله تعالی تحصیلاً للغرض»، چنین آورده است: «مصنّف علیه السلام در زمینه وجوب نصب امام بر خداوند متعال چنین استدلال کرده که امام لطف است و لطف هم [بر خداوند] واجب است؛ اما صغرای این قضیه، برای عقلا روشن است؛ زیرا ضرورتاً می‌فهمیم که انسان‌های عاقل هرگاه دارای رئیسی باشند که آنها را از سلطه‌جویی و تعدّی بر یکدیگر بازدارد و آنها را از معاصی دور نماید، و بر امور واجب مهیّا سازد و بر عدالت و انصاف وادارد، آنها به صلاح نزدیک‌تر و از فساد دورتر خواهند بود و این، امری بدیهی است که هیچ عاقلی در آن تردید نخواهد

کرد؛ اما کبرای قضیه [وجوب لطف بر خداوند] را در سابق روشن ساختیم» (طوسی، [بی تا]، ص ۳۶۲).

د) شیخ محمدرضا مظفر (م ۱۳۸۴ هـ.ق) در کتابچه عقائد الامامیه، بندهایی را به «عقیدتنا فی الجور الظلم»، «عقیدتنا فی التعاون مع الظالمین»، «عقیدتنا فی الوظیفه فی الدولة الظالمة»، «عقیدتنا فی الدعوة الی الوحده الاسلامیه» و «عقیدتنا فی حق المسلم علی المسلم» اختصاص داده که به لحاظ ماهیت اجتماعی این مسائل و به روز بودن آنها، جدّاً با اهمیت است: «عقیده ما درباره کار در دولت ظالمه اینچنین است: هنگامی که کمک به ظالمین، ولو به پاره خرما و حتی علاقه به بقا و دوام آنها از مهم‌ترین اموری باشد که امامان علیهم‌السلام، ما را از آن بر حذر داشته‌اند، پس حال شرکت در حکومت و وارد شدن در وظایف [حکومتی] و اداره ولایات و یا حال کسانی که در تأسیس دولت آنها مشارکت کرده‌اند و یا حال کسانی که از ارکان سلطه و تثبیت حکومت آنها هستند، چه خواهد بود؟ و وجه آن است که ولایت جائز موجب پایمال شدن تمام حق / حقیقت و زنده شدن تمام باطل و علنی شدن ظلم و جور و فساد [در بلاد] خواهد شد؛ آنچنان که این معنا در حدیثی از امام صادق علیه‌السلام در *تحف العقول* ذکر شده است. بلی، از امامان علیهم‌السلام روایاتی به ما رسیده که ولایت جائز در صورتی که در آن عدالت مصون از تعرض باشد و حدود خداوند بر پا شود و احسان به مؤمنین و امر به معروف و نهی از منکر، رواج داشته باشد، جائز شمرده شده است. به درستی که برای خداوند در درب‌های [کاخ‌های] ظلم، انسان‌هایی هستند که خداوند به وسیله آنان برهان / حجت را روشن می‌سازد و آنان را در بلاد مبسوط‌الید می‌گرداند و بدین طریق

از اولیائش دفع خطر می‌کند و امور مسلمین را به صلاح می‌آورد...؛ چنانچه [این معنا] در حدیثی از امام موسی بن جعفر علیه السلام آمده است» (خرازی، ۱۴۱۶ ق، ج ۲، ص ۲۲۰). وی سپس دربارهٔ اتحاد مسلمانان اظهار داشته است: آل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله به سبب اصرارشان بر باقی ماندن جلوه‌های اسلام و دعوت به عزت اسلامی و وحدت کلمهٔ مسلمین و حفظ اخوت بین مسلمانان و رفع کدورت و کینه از قلوب و نفوس آنان شناخته شده‌اند. موضع امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به خلفای قبل از او، فراموش‌شدنی نیست: با اینکه حضرت نسبت به آنان شاکی بود و معتقد بود آنها حق او را غضب کرده‌اند، با این حال او با آنها مدارا می‌کرد و مسالمت به خرج می‌داد و بر زبان نمی‌آورد که او منصوص به خلافت [از ناحیهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله است]» (همان، ص ۲۲۲).

۴. فقه اجتماعی

مقصود از فقه اجتماعی، آن بخش از فقه است که به بررسی احکام موضوعات اجتماعی و روابط جمعی می‌پردازد؛ احکام تکلیفی و وضعی رفتارهای جمعی را بیان می‌کند، کارها، فعالیت‌ها و قوانین و قراردادهای مجاز و غیرمجاز را روشن می‌سازد، کارهای واجب، فعالیت‌های حرام، وظایف مستحب، اعمال ناپسندیده و مکروه دولت‌ها، جمعیت‌ها، گروه‌ها و شرکت‌ها را شرح می‌دهد و محدودهٔ مالکیت و جواز تصرف نمایندگان و وکلای جمع / جامعه (حکومت‌ها، دولت‌ها، شهرداری‌ها و...) را مشخص می‌سازد؛ با همان روش اجتهادی و استنباطی فقهی مرسوم و متداول؛ از این‌رو هنگامی که عرصهٔ تلاش حرفه‌ای یک مجتهد از

محدوده تعیین تکلیف رفتار و اعمال فرد، فراتر رفته و به عرصه فعالیت‌ها و کنش‌های جمعی / اجتماعی وارد می‌شود. فقه اجتماعی، شکل گرفته، ظاهر می‌شود؛ برای مثال می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

الف) آیت‌الله روح‌الله خمینی رحمته‌الله علیه (م ۱۳۶۸ هـ.ش) در ضمن بحث ولایت فقیه در کتاب *البیع خود*، در زمینه لزوم تشکیل حکومت اسلامی، چنین نوشته‌اند: «احکام اسلامی - اعم از قوانین اقتصادی و سیاسی و حقوقی - تا روز قیامت باقی و لازم الاجراست. هیچ‌یک از احکام الهی نسخ نشده و از بین نرفته است و این بقا و دوام همیشگی احکام، نظامی را ایجاب می‌کند که اعتبار و سیادت این احکام را تضمین کرده، عهده‌دار اجرای آنها شود؛ چه، اجرای احکام الهی جز از رهگذر برپایی حکومت اسلامی امکان‌پذیر نیست؛ در غیر این صورت، جامعه مسلماً به سوی هرج و مرج رفته، اختلال و بی‌نظمی بر همه امور آن مستولی خواهد شد. با توجه به اینکه حفظ نظام جامعه از واجبات مورد تأکید شرایع الهی است و بی‌نظمی و پریشانی امور مسلمانان نزد خدا و خلق، امری نکوهیده و ناپسندیده است و پرواضح است که حفظ نظام و سدّ طریق اختلال، جز به استقرار حکومت اسلامی در جامعه تحقق نمی‌پذیرد، لذا هیچ تردیدی در لزوم اقامه حکومت باقی نمی‌ماند. علاوه بر آنچه گفتیم، حفظ مرزهای کشور اسلامی از هجوم بیگانگان و جلوگیری از تسلط تجاوزگران بر آن، عقلاً و شرعاً واجب است. تحقق این امر نیز جز به تشکیل حکومت اسلامی میسر نیست... آری همان دلایلی که لزوم امامت پس از نبوت را اثبات می‌کند، عیناً لزوم حکومت در دوران غیبت حضرت ولی عصر علیه السلام را دربر دارد... آری لزوم حکومت به منظور بسط عدالت و تعلیم و

تربیت و حفظ نظام جامعه و رفع ظلم و حراست مرزهای کشور و جلوگیری از تجاوز بیگانگان، از بدیهی‌ترین امور است؛ بی‌آنکه بین زمان حضور و غیبت امام و این کشور و آن کشور فرقی باشد» (امام خمینی، ۱۳۷۱، ص ۲۳-۲۴). ایشان همچنین در پاسخ به نامه رئیس جمهور وقت (آیت الله سیدعلی خامنه‌ای)، در شرح دیدگاه فقهی خود از نظریه ولایت فقیه، آورده‌اند: «از بیانات جنابعالی در نماز جمعه این طور ظاهر می‌شود که شما حکومت را که به معنای ولایت مطلقه‌ای که از جانب خدا به نبی اکرم صلی الله علیه و آله واگذار شده و اهم احکام الهی است و بر جمیع احکام شرعی الهیه تقدم دارد، صحیح نمی‌دانید و تعبیر به آنکه اینجانب گفته‌ام حکومت در چارچوب احکام الهی دارای اختیار است، به کلی برخلاف گفته‌های اینجانب بود. اگر اختیارات حکومت در چارچوب احکام فرعی الهی است، باید عرض حکومت الهیه و ولایت مطلقه مفوضه به نبی اسلام صلی الله علیه و آله یک پدیده بی‌معنا و محتوا باشد و اشاره می‌کنم به پیامدهای آن که هیچ کس نمی‌تواند ملتزم به آنها باشد؛ مثلاً خیابان‌کشی‌ها که مستلزم تصرف در منزلی است یا حریم آن است، در چارچوب احکام فرعی نیست. نظام وظیفه و اعزام الزامی به جبهه‌ها و جلوگیری از ورود و خروج ارز و جلوگیری از ورود یا خروج هر نحو کالا و منع احتکار و غیر دو، سه مورد و گمرکات و مالیات، جلوگیری از گران‌فروشی، قیمت‌گذاری و جلوگیری از پخش مواد مخدر و منع اعتیاد به هر نحو، غیر از مشروبات الکلی، حمل اسلحه به هر نوع که باشد و صدها امثال آن که از اختیارات دولت است، بنابر تفسیر شما خارج است و صدها امثال اینها. باید عرض کنم حکومت، شعبه‌ای از ولایت مطلقه رسول الله صلی الله علیه و آله است؛ یکی از احکام اولیه اسلام است و مقدم بر تمام احکام فرعی،

حتی نماز و روزه و حج است. حاکم می‌تواند مسجد یا منزلی را که در مسیر خیابان است خراب کند و پول منزل را به صاحبش رد کند، حاکم می‌تواند مساجد را در موقع لزوم تعطیل کند و مسجدی که ضرار باشد - در صورتی که رفع بدون تخریب نشود - خراب کند. حکومت می‌تواند قراردادهای شرعی را که خود با مردم بسته است، در موقعی که آن قرارداد مخالف مصالح کشور و اسلام باشد، یک‌جانبه لغو کند و می‌تواند هر امری را - چه عبادی و یا غیرعبادی - که جریان آن مخالف مصالح اسلام است، از آن، مادامی که چنین است، جلوگیری کند. حکومت می‌تواند از حج که از فرایض مهم الهی است، در مواقعی که [آن را] مخالف صلاح کشور اسلامی دانست، موقتاً جلوگیری کند» (مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی(ره)، ۱۳۷۹، ج ۲۰، ص ۴۵۱-۴۵۲).

ب) آیت‌الله حسینعلی منتظری در کتاب *دراسة فی ولایة الفقیه* که در واقع تحریر درس‌های فقهی ایشان ذیل موضوع مذکور است، چنین اظهار داشته است: «مراجعه‌کننده به قرآن و سنت و فقه مذاهب اسلامی، اعم از شیعه و سنی، به طور آشکارا درمی‌یابد دین اسلامی که توسط پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آورده شده، احکام آن منحصر در امور عبادی و مراسم و آداب فردی نیست، بلکه جامع همه نیازهای بشری در مراحل حیات فردی و خانوادگی و اجتماعی است؛ هم معارف و اخلاق و عبادات دارد و هم معاملات و سیاسات و اقتصاد را دربر دارد. تتبع در روایات دو فرقه شیعه و سنی و فتوای [فقه‌های] آنان در ابواب مختلف فقه اسلامی، ما را به این ایده رهنمون می‌شود که حکومت و همچنین اجرای احکام حکومتی، داخل در بافت و بدنه اسلام است؛ از این‌رو اسلام بذاته هم دین است و هم دولت، هم

عبادت است و هم اقتصاد و سیاست» (منتظری، ۱۴۰۸ ق. ج ۱، ص ۸). ایشان در ادامه، ذیل عنوان «اهمیت فقه‌الدولة و المسائل العامة الاجتماعیه» گفته است: «بدان که بر مباحث فقهی مسلمانان، اعم از شیعه و سنی، در دوره‌های اخیر، دو نقصان فاحش عارض شده است: یکی در کمیت آن، در این جهت که با تلاش استعمار و عمال آن، جمعیت حوزه‌های علمیه و مراکز دینی اسلامی و فقهای حاذق و متبحر، تقلیل یافته است؛ و دیگری در نوعیت آن، در این جهت که مباحث فقهی، تنها در مسائل عبادی و احکام شخصی متمرکز گردیده و از مسائل عام / عمومی مبتلا به امت اسلامی و بیان احکام اسلامی در این امور، روی گردانده است» (همان، ص ۲۰-۲۱)؛ به هر تقدیر، کتاب *دراسة فی ولاية الفقیه*، نمونه‌ای جامع و منحصر به فرد از فقه سیاسی - اجتماعی شیعه معاصر به شمار می‌رود.

۵. اخلاق اجتماعی

به هنجار اجتماعی، ادب گفته می‌شود و به هنجارهای اجتماعی، آداب اجتماعی. هنجارها، قواعد رفتار در مواقع و حالت‌های مختلف‌اند. وظیفه ما را در حالت‌های مختلف مشخص می‌سازند و به ما می‌گویند که در آن وضعیت‌ها چه چیز درست و چه چیز نادرست است؛ برای مثال سلام کردن، گشاده‌رو بودن و دست دادن در هنگام مواجهه با دیگران، جزء آداب مسلمانی تلقی شده، سلام نکردن و آخمو بودن و دست ندادن، جزء بی‌ادبی شمرده می‌شود.

اخلاق اجتماعی بخش قابل توجهی از کتب اخلاقی شیعیان / مسلمان را به

خود اختصاص داده است. توصیه‌های اخلاقی، گاه به صورت عام، ناظر به زندگی اجتماعی انسان‌ها آمده‌اند و گاه به صورت خاص و موردی، ناظر به یک بخش از روابط اجتماعی. آداب معاشرت و مصاحبت، اخلاق خانوادگی و همسرداری، آداب همسایگی و همخانگی، اخلاق کسب و کار، آداب قضاوت و مرافعت، اخلاق جنگ و صلح، اخلاق قدرت و زمامداری، از نمونه‌های بارز مطرح شده در منابع و متون اخلاقی‌اند.

الف) ملا احمد نراقی (م ۱۲۴۵ هـ.ق) در کتاب *معراج السعادة* ذیل فصل مداخل مال حلال، به دسته‌بندی اصناف، دزدان و گدایان پرداخته که مناسب این مقام است: «اما نوع اول، یعنی دزدان؛ بعضی از ایشان که اجتماعی دارند که با یکدیگر متفق می‌شوند و بر سر راه‌های مسلمانان رفته، قطاع‌الطریق هستند؛ و بعضی دیگر متوسل می‌شوند به سلاطین و وزراء و حکام و صدور و ملازمت اعظام را وسیلهٔ ظلم و تعدی بر رعایا می‌سازند و از مال ایشان می‌خورند؛ و جمعی دیگر که از مال مردم به این انواع بهره‌دارند، تدبیرات می‌کنند، مثل نقب‌کندن و کمند انداختن و کیسه بریدن و داخل خانه‌ها شدن و امثال اینها.

اما نوع دوم، یعنی گدایان نیز چند صنف‌اند: بعضی خود را کور یا مفلوج یا مریض می‌نمایند، یا آنکه طفلی را بر سر راه‌ها به طریق میت می‌خوابانند و بعضی گریه و زاری را شعار خود می‌کنند و طایفه‌ای اصرار و ابرام را پیشهٔ خود می‌سازند و جمعی به کارهای عجیبه و سخنان غریبه، بازار گدایی خود را رونق می‌دهند؛ چنانچه بعضی به مسخرگی و سخنان خنده‌آمیز گفتن و طایفه‌ای به تقلید مردم و برخی به خوشامدگویی و تملق و چرب‌زبانی و گروهی به شعبده‌بازی مدارا

می‌کنند؛ و جمعی دیگر به قصه‌خوانی و قلندری و طایفه‌ای به خواندن شعرهای لطیفه، یا کلام مسجّع به صوت حسن و غناء از طعمه مردم منتفع می‌شوند؛ و از این قبیل اند خوانندگان و مغنیان؛ و بعضی دیگر ریا و شید و تسبیح بزرگ‌دانه و جامهٔ پشمینه و ذکر را وسیلهٔ گذران خود می‌سازند و بعضی درس خواندن و در مدرسه نشستن، یا تعزیه‌خوانی یا پیشنمازی را مایهٔ گدایی خود قرار می‌دهند و صنفی دیگر، خود را طیب یا جراح یا کحال نامیده، پاره‌ای حشیش‌ها و گیاهان بی‌فایده را بر دور خود می‌چینند و بعضی از معجون‌ها می‌سازند، و زنان و بی‌عقلان را با آن فریب می‌دهند؛ و قسمی دیگر خود را در معرض رمالی و منجمی و فال‌گیری و دعانویسی و تعبیر خواب کردن درآورده‌اند. نوعی دیگر که زبان سخنگویی دارند، خود را در معرض واعظی درمی‌آوردند و طامات و طهرات بر هم می‌بافند و غیر اینها از اصناف گدایان که هر یک طوری را وسیلهٔ خوردن مال مردم ساخته و تمام زندگانی خود را صرف نوعی از حِرَف گدایی نموده‌اند و از مبدأ و معاد و مقصود آفرینش و ایجاد، غافل‌اند» (نراقی، ۱۳۸۶، ص ۳۵۶-۵۷).

ب) مولی محسن فیض کاشانی (م ۱۰۹۱ هـ.ق) در کتاب *معروف المحجة البيضاء*، بخش قطوری را به «آداب الصحبة و المعاشرة» اختصاص داده و به روایات اخلاقی گسترده‌ای در تأیید نظرات خود، استناد کرده است: «بدان‌که ألفت، ثمر حسن خلق و تفرقه، ثمر سوء خلق است. حسن خلق موجب محبت، الفت و موافقت دوجانبه می‌شود و سوء خلق، دشمنی، حسادت و رویگردانی متقابل را نتیجه می‌دهد. به هر مقدار که اصل پسندیده باشد، فرع [ثمره] نیز پسندیده خواهد بود. فضیلت حسن خلق در دین، مخفی نیست و همان چیزی

است که خداوند تعالی پیامبرش را با آن مدح کرده و فرموده: «به درستی که تو دارای خلق عظیمی هستی» (قلم: ۳)،... و پیامبر ﷺ فرمود: «مَثَلُ دُو بَرَادِرِ مَوْمِنٍ كَه بَا هِم مَلَاقَاتِ مِی كِنَنْد، مَثَلُ دُو دَسْتِ اسْت كَه یكی دِیْگَری رَا مِی شَوِیْد [و تَمِیز و نَظِیف مِی گَرْدَانْد]. هِیچ گَاه دُو مَوْمِنِی بَا هِم مَلَاقَاتِ نَمِی كِنَنْد، مَگَر آن كَه خُداوَنْد از طَرِیق یكی، بَه دِیْگَری خَیْر مِی رَسَانْد» (فیض كاشانی، [بی تا]، ج ۳، ص ۲۸۴-۲۸۵).

از نظر فیض كاشانی، جماعت دینی، جمعیت اخلاقی با فضایل و آرمان‌های زیر است:

- اعضای آن با هم مألوف و مأنوس‌اند؛ چنانچه امیرمؤمنان فرمود: «مؤمن الفت‌گیرنده است و خیری نیست در کسی که نه با دیگران الفت می‌گیرد و نه اجازه می‌دهد کسی با او الفت گیرد» (همان، ص ۲۹۱).

- با یکدیگر گشاده‌رو و خوش‌برخوردند؛ چنانچه رسول خدا ﷺ فرمود: «ای فرزندان عبدالمطلب شما نمی‌توانید با اموالتان مردم را جذب کنید، مگر با گشاده‌رویی و نکورویی در برخورد با آنها» (همان).

- خیرخواه یکدیگرند و همدیگر را نصیحت می‌کنند؛ چنانچه امام صادق ع فرمود: «بر مؤمن واجب است که برادر دینی‌اش را در حضور و غیاب خیرخواهی کند» (همان، ص ۴۰۶).

- مزاح می‌کنند و یکدیگر را می‌خندانند؛ چنانچه امام صادق ع فرمود: «تبسم فرد در چهره برادرش حسنه است و برداشتن خار و خاشاک از او، حسنه است و خداوند به هیچ عملی، محبوب‌تر از مسرور ساختن مؤمنین، عبادت نشده است» (همان، ص ۴۰۷).

- کلام خیر و سازنده به یکدیگر می‌گویند و از دو به هم زنی و بدگویی علیه هم می‌پرهیزند؛ چنانچه پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «محبوب‌ترین شما نزد خداوند، کسانی‌اند که خود با دیگران الفت می‌گیرند و باعث الفت مردم با یکدیگر می‌شوند و مبعوض‌ترین شما نزد خداوند کسانی‌اند که سخن‌چینی و دو به هم زنی می‌کنند و دوستان را از هم جدا می‌سازند» (همان، ص ۲۸۸).

- با یکدیگر مدارا و تساهل به خرج می‌دهند؛ چنانچه پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «خدای من به من امر فرمود تا با مردم مدارا کنم؛ همچنان‌که مرا به انجام واجبات امر فرمود» (همان، ص ۴۰۱)؛ و نیز فرمود: «مدارا با مردم، نصف ایمان است و همراهی با آنها نیمی از خرسندی / رضایت خاطر است» (همان).

- در حفظ اسرار یکدیگر می‌کوشند و عیوب را برملا نمی‌کنند؛ چنانچه پیامبر بزرگ اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «گفتگوهای مجالس گفتگوکنندگان، امانت است و بر احدی جایز نیست چیزهایی از گفتگوی طرف دیگر را بازگو کند، در حالی که او میل ندارد» (همان، ص ۳۲۷)؛ همچنین فرمود: «فردی که در برادرش زشتی‌ای می‌بیند و آن را می‌پوشاند، خداوند او را وارد بهشت می‌کند» (همان، ص ۳۷۵).

- دست و زبان آنها به هم آزاری نمی‌رساند؛ چنانچه پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «آیا می‌دانید مسلمان کیست؟ [اصحاب] گفتند: خدا و رسول او آگاه‌ترند. پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: مسلمان کسی است که مسلمانان از دست و زبان او در سلامت / آرامش باشند. پرسیدند: پس مؤمن چه کسی است؟ فرمود: کسی که جان و مال مؤمنین از او در امان باشد. پرسیدند: پس مهاجر چه کسی است؟ فرمودند: کسی که از شرارت فاصله بگیرد و مرتکب آن نشود» (همان، ص ۳۵۸).

- در رفع حاجت یکدیگر می‌کوشند و نیازهای هم را برآورده می‌سازند؛ چنانچه امام صادق علیه السلام فرمود: «کسی که حاجت برادرش را برآورده سازد، کأَنَّهُ در تمام عمر، خدمت خداوند کرده است» (همان، ص ۴۰۴)؛ همچنین فرمود: «کسی که در مسیر رفع حاجت برادرش گام بردارد و ساعتی از روز یا شبش را بدان اختصاص دهد، خداوند اجر دو ماه اعتکاف به او می‌دهد، چه آن حاجت را مرتفع سازد و یا نسازد» (همان).

- در رابطه و معامله با یکدیگر، دَغَل و غِش و ظلم و جور ندارند؛ چنانچه امام صادق علیه السلام فرمودند: «مؤمن برادر مؤمن است، چشم بینا و راهنمای راه اوست، به او خیانت نمی‌کند، ظلم نمی‌کند، غِش نمی‌ورزد و وعده خلاف نمی‌دهد» (همان، ص ۴۰۶).

- در مرافعات و منازعات پیش آمده، اصلاح ذات‌البین می‌کنند؛ چنانچه از حضرت صادق علیه السلام روایت شده: «هنگامی که رابطه بین مردم فاسد می‌شود / به هم می‌خورد، اصلاح بین آنها صدقه‌ای است که خداوند دوست دارد و هنگامی که آنها از هم دور می‌شوند، نزدیک ساختن آنها، [صدقه‌ای است که خداوند دوست دارد]» (همان، ص ۳۷۴).

- و در حالت بیماری، به عیادت یکدیگر می‌روند؛ چنانچه امام صادق علیه السلام فرمود: «از جمله حق مسلمان بر برادر مسلمانش این است که در هنگام ملاقات، به او سلام کند و در حالت بیماری از او عیادت نماید و در غیاب او، خیرخواهی وی کند» (همان، ص ۳۵۶).

نتیجه

همان‌گونه که نوشته حاضر، گواهی می‌دهد، دانش اجتماعی شیعیان / مسلمانان دارای ریشه‌های قرآنی است. در قرآن مجید و احادیث اسلامی / شیعی مسائل متنوع و گسترده زندگی اجتماعی بشر مطرح شده و این دو منبع نورانی، همواره گنجینه باارزشی برای الهام و ایده‌گیری دانشمندان مسلمان در میدان‌های علوم انسانی و اجتماعی بوده‌اند. به طور تاریخی، مباحث اجتماعی همواره به صورت گسسته و پراکنده و غیرنظام‌مند در سلسله دانش‌های تفسیر، حدیث، کلام، فقه و اخلاق مطرح شده‌اند. این مباحث به طور جمعی الاهیات اجتماعی را پدید می‌آورند. الاهیات اجتماعی علاوه بر متون اجتماعی درجه یک (آیات اجتماعی و احادیث اجتماعی)، شامل متون اجتماعی درجه دو، یعنی مجموعه شروح، تفاسیر، استنباطات و استنتاجات مفسران، محدثان، متکلمان، فقیهان و علمای اخلاق از متون اجتماعی درجه یک نیز می‌شود. بر این اساس، الاهیات اجتماعی در مقایسه با دو دانش اجتماعی دیگر مسلمانان، یعنی فلسفه اجتماع و جامعه‌شناسی، از تأثیرپذیری پرحجم‌تر و نزدیکی چشمگیرتری با متون اجتماعی آیات قرآنی و احادیث اسلامی برخوردار بوده است. این رشته به لحاظ منابع ناب آن، قابلیت توسعه فراوانی دارد و می‌توان با پیوند به مسائل مبتلابه اجتماعی عصر و دوره و جامعه، به مدد کارشناسان مسائل اجتماعی آمده، در بهبود و ارتقای اوضاع اجتماعی به کار گرفته شود؛ بر این منوال است که بارقه‌ای بر ذهن جوّال یک نظریه‌پرداز ژرف‌اندیش می‌نشیند، و نظریه‌ای اجتماعی برگرفته از آن آموزه‌های اجتماعی نفیس پدیدار می‌گردد.

منابع

۱. حر العاملي، محمد بن الحسن؛ وسايل الشيعه؛ الطبعة الثانية، ج ۱۱، بيروت: دار احياء التراث العربي، [بی تا].
۲. خرازی، سيدمحسن؛ *بداية المعارف الالهية في شرح الامامية*؛ الطبعة الثالثة، قم: مؤسسه النشر الاسلامي، ۱۴۱۶ هـ.
۳. خميني، روح الله (امام)؛ *شؤون و اختيارات ولي فقيه*؛ (ترجمة مبحث ولايت فقيه از كتاب البيع)؛ ج ۳، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامي، بهار ۱۳۷۱.
۴. مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خميني عليه السلام؛ *صحيفة نور (مجموعه آثار امام خميني عليه السلام)* ج ۲۰؛ ج ۲، تهران: زمستان ۱۳۷۹.
۵. صدر، سيدمحمدباقر؛ *المدرسة القرآنية*؛ بيروت: دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۰۰ هـ.
۶. صدوق، محمد بن علي بن بابويه؛ *علل الشرايع*؛ الطبعة الثانية، قم: منشورات دارالزهراء، ۱۳۸۴ / ۱۴۲۸ هـ.
۷. طباطبائي، محمدحسين؛ *الميزان*؛ ج ۴، قم: مؤسسه مطبوعاتي اسماعيليان، ۱۳۹۴ هـ.
۸. طوسي، ابوجعفر محمد بن حسن؛ *تمهيد الاصول في علم الكلام*؛ تصحيح و مقدمه دكتور مشكوة الدين، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۶۲.
۹. طوسي، خواجه نصيرالدين؛ *كشف المراد في شرح تجريد الاعتقاد*؛ قم: مؤسسه النشر الاسلامي، [بی تا].
۱۰. فيض كاشاني، مولى محسن؛ *المحجة البيضاء*؛ الطبعة الثانية، ج ۳ و ۴، قم: مؤسسه النشر الاسلامي، [بی تا].
۱۱. كليني، محمد بن يعقوب؛ *الاصول من الكافي*؛ ج ۲، تهران: دارالكتب الاسلاميه، [بی تا].
۱۲. مصباح يزدي، محمدتقي؛ *جامعه و تاريخ از ديگاه قرآن*؛ ج ۲، تهران: شركت چاپ و نشر بين الملل، وابسته به سازمان تبليغات اسلامي، بهار ۱۳۷۹.
۱۳. مطهري، مرتضى؛ *آشنائي با علوم اسلامي*؛ ج ۲ (كلام و عرفان)، قم: انتشارات صدرا، [بی تا].
۱۴. _____؛ *جامعه و تاريخ*؛ قم: انتشارات اسلامي، [بی تا].

۱۵. مفید، محمد بن محمد بن نعمان؛ *النکت الاعتقادیه*؛ مجموعه مصنفات الشيخ المفید، ش ۴، قم: المؤتمر العالمی لالفیه الشيخ المفید، ۱۴۱۳ هـ.ق.
۱۶. _____؛ *تصحیح اعتقادات الامامیه* (مجموعه مصنفات الشيخ المفید)، ش ۶، قم: المؤتمر العالمی لالفیه الشيخ المفید، ۱۳۷۱ / ۱۴۱۳ هـ.ق.
۱۷. مکارم شیرازی، ناصر؛ *تفسیر نمونه*؛ ج ۷، تهران: دارالکتب الاسلامیه، [بی‌تا].
۱۸. منتظری، حسین‌علی؛ *دراسة فی ولایة الفقیه*؛ ج ۱، قم: مرکز العالمی للدراسات الاسلامیه، ۱۴۰۸ هـ.ق.
۱۹. نراقی، ملا احمد؛ *معراج السعادة*؛ ج ۴، قم: قائم آل محمد، ۱۳۸۶.

Archive of SID